بسمه تعالی

۱۱/۱۲/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات و ادعای اجماع شیخ طوسی و سید مرتضی

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**ادامه جمع بندی روایات**

ما عرض کردیم آن چیزی که قدر متیقن از روایت‌های دال بر حجیت خبر واحد هست روایت امامی عدل ضابط هست و گفتیم که این شروط امامی عدل ضابط بر شهادتی که مرحوم شیخ طوسی در کتاب عُدّه بر حجیت خبر غیر امامی در شرایط خاصی، و خبر غیر عادلی که ثقه هست این صادق هست بنابراین ما به شهادت شیخ طوسی از آن قدر متیقنی که از اخبار به دست آوردیم تجاوز می‌کنیم خبر واحد را در یک دایره گسترده‌تری حجت بدانیم، آن قلت مطرح شد که کلام شیخ طوسی معارض دارد اگر بخواهید شما ادعای شیخ طوسی را بپذیرید باید ادعای سید مرتضی را بپذیرید که ایشان می‌گوین اصلاً عدم عمل به خبر واحد و حرمت عمل به خبر واحد، در میان طایفه امامیه روشن و معلوم هست به معلومیت ممنوعیت قیاس، چرا شما خبر سید مرتضی را قبول نمی‌کنید و خبر شیخ طوسی را قبول می‌کنید این اصل اشکال بود ما در مقام پاسخگویی به این اشکال بر آمدیم.

من از اول این بحث را توضیح بیشتری بدهم یکی اصل استدلال به کلام شیخ طوسی را عرض کنم شیخ طوسی می‌فرماید «فأمّا ما اخترته من المذهب، و هو أنّ خبر الواحد إذا کان واردا من طریق أصحابنا القائلین بالإمامة و کان ذلک مرویّا عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله أو عن واحد من الأئمّة علیهم السّلام و کان ممّن لا یطعن فی روایته و یکون سدیدا فی نقله و لم یکن هناک قرینة تدلّ علی صحّة ما تضمّنه الخبر- لأنّه إن کان هناک قرینة تدلّ علی ذلک کان الاعتبار بالقرینة و کان ذلک موجبا للعلم و نحن نذکر القرائن فیما بعد- جاز العمل به» کلمه خبر الواحد اصطلاحی که قدما به کار می‌بردند بالاضافه بوده است این در مورد خبری که راوی آن واحد باشد نه الخبر الواحد، به تعبیرهای متاخرین معمولاً الخبر الواحد به کار می‌برند این تعبیر در میان قدما اینطور نیست خبر الواحد به کار می‌برند. البته واحد بودن راوی از باب مثال هست و الا اگر راوی بیش از یکی باشد ولی به مقدار متواتر نباشد آن هم حکماً مثل خبر واحد هست در مقابل خبرین متواترین.

پرسش: موضوعاً جدا می‌کنند؟ پاسخ: نه ربطی به آن بحث ندارد.

خبر یا خبر واحد هست و خبر متواتر، تعبیر خبر واحد که می‌کنند یعنی خبر غیر متواتر یعنی خبری که روایان آن متواتر و متکرر نیستند ولی لو تعبیر واحد کردن از باب مثال هست یعنی خبری که راویان آن غیر متواتر و غیر متکثر باشند. خبر واحد دو قسم داریم: خبر واحد محفوف به قرینه، خبر واحد غیر محفوف به قرینه تقسیم بند

یاین شکلی است نه اینکه خبری که یک یا دو نفر باشد. اینجا، در همین عبارت هم اشاره به خبر محفوف به قرینه کرده است می‌گوید اولاً راوی خبر واحد باید از طریق اصحابنا القائلین بالامامه نقل شده باشد با توضیحاتی که بعداً معلوم می‌شود مراد این است که کسانی که فطحی هستند داخل در این نیستند چون اصحاب قائلین بالامامه مفهموم ابتدایی آن فطحیه و واقفیه را نیست شامل می‌شود «قائلین بالامامه» را معمولاً در مقابل زیدیه بکار می‌برند زیدیه دو دسته هستند: زیدیه شیعه، زیدیه سنی مراد ما زیدیه شیعه هست آن زیدیه‌هایی که شیعه هستند آنها با امامیه فرق دارند امامیه قائل هستند به امامت اسمی، زیدیه قائل هستند به امامت وصفی امامیه می‌گویند حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حضرت علی علیه السلام را با اسم به عنوان امام تعیین کرد و زیدیه می گویند وصفی برای امام تعیین کرده که آن وصف در علی علیه السلام بوده است بنابراین کسانی که در تشخیص آن وصف اشتباه کرده‌اند یک اشتباه اصولی نیست که کافر شده باشند اینکه زیدیه از شیعه آنها مخالفین را تکفیر نمی‌کنند ولی امامیه مخالفین را تکفیر می‌کنند البته این تکفیری که در اینجا هست مراد تکفیر در دنیا نیست بحث سر تکفیر اخروی است اینکه در روز قیامت در صف کفّار محشور می‌شوند یا در صف مسلمانها، این یک بحث کلامی است و به بحث ما ربطی ندارد، تفاوتی بین امامیه و زیدیه در این جهت هست که امامت اسمی است یا وصفی؟ و همین جهت هم باعث می‌شود که زیدیه شیعی هم نزدیکتر باشد از امامیه، خود امامیه هم طوایفی دارند: یکی فرقه محقه که در زمان غیبت به اثنی عشریه تبدیل شدند اما در قبل از غیبت یعنی کسانی که امام زمان خود و امام‌های قبلی را قبول داشته باشند و ذایل بر آن امام ها بر امامت دیگری قائل نباشند بنابراین ناوسیه واقف بر امام صادق علیه السلام هستند، فطحیه علاوه بر ائمه ما به امامت عبدالله بن افطح قائل هستند و واقفه که واقفه بر امام کاظم علیه السلام هستند اینها امامیه محقه نیستند گاهی اوقات معنی امامت را به معنی مطلق امامیه بکار میبرند اصحابنا را به معنای مطلق امامیه بکار میبرند که فطحه و ناوسیه و واقفه را شامل می‌شوند؟ این تعبیری است که خود شیخ طوسی مثلاً در مقدمه فهرس این تعبیر را دارد «فان کثیراً من مصنفی اصحابنا ینتحلون المذهاب الفاسده و ان کانت کتب معتمده» اینجا مصنفی اصحابنا مراد اعم از امامیه محقه هست فطحه و ناوسیه و واقفه را هم شامل می‌شود گاهی اوقات مراد خصوص فرقه محقه هست که در این عبارت مراد شیخ طوسی خصوص فرقه محقه هست آن فطحه و ناوسیه را بعداً ذکر می‌کندنکته دوم این است که قید دوم می‌گوید: «و کان ذلک مرویاً عن النبی صلّی اللّه علیه و آله او واحد مع الائمه» این قید دوم برای چیست؟ سنی‌ها خیلی از روایت‌هایی که دارند روایت از پیغمبر نیست و روایت از صحابه هست نقل از صحابه را نقل از پیغمبر تلقی می‌کنند ایشان می‌گوید اینها به درد نمی‌خورد باید نقل از پیغمبر باشد این قیدی که اینجا دارد از یک جهت تخصیص می‌زند و صحابه را خارج می‌کنداز یک جهت تعمیم ایجاد می‌کندو می‌گوید لازم نیست فقط پیغمبر باشد به ائمه هم متصل باشد همین مقدار کافی است.

«و کان ذلک مرویّا عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله أو عن واحد من الأئمّة علیهم السّلام و کان ممّن لا یطعن فی روایته» مرجع ضمیر این کان آن واحدی هست که مضاف الیه آن خبر بود تا اینجا ان کان خبر وارداً من طریق الامامه اینجا ان کان مرجع ضمیر آن مضاف الیه هست یعنی آن واحدی که راوی خبر هست ممّن لا یطعن فی روایته و یکون سدیدا فی نقله البته مراد از سدیدا فی نقله این نیست که در خصوص این روایت لا یطعن فی روایته هست چون اینطور باشد این قطعی هست ولی بحث ما در خبر غیر قطعی هست لا یطعن فی روایته یعنی بطور متعارف. پرسش: ؟؟؟ پاسخ: این دارد همان غیر ثقه را ذکر می‌کند.

«لا یطعن فی روایته یکون سدیدا فی نقله» همان وثاقت را می‌خواهد بگوید ما در روایت که بررسی می‌کردیم بعضی از موارد می‌گفتیم ثقه در روایت، ثقه در خصوص روایت هست (خصوص این روایت خاص) یعنی اینکه قول آن نسبت به این روایت اطمینان بخش هست (موثوق بالاصل) اینجا مشخص هست که مراد این نیست چون فرض این است که قطعی نیست اگر سدیدا فی نقله مراد در نقل همین خاصی که الان دارد می‌گوید هست این را ما بدانیم یقینی هست و بحث نیست، «و لم یکن هناک قرینة تدلّ علی صحّة ما تضمّنه الخبر- لأنّه إن کان هناک قرینة تدلّ علی ذلک کان الاعتبار بالقرینة و کان ذلک موجبا للعلم و نحن نذکر القرائن فیما بعد» بنابراین محصل این قید می‌شود خبر غیر محفوف بالقرینه را می‌خواهیم بگوییم اگر محفوف بالقرینه باشد آن یک بحث جدا دارد و در اعتبار آن بحثی نیست و ایشان می‌گوید جاز العمل به. این اصل مدعای مرحوم شیخ «و الذی یدل علی ذلک إجماع الفرقة المحقة فانی وجدتها مجتمعة علی العمل بهذه الأخبار التی رووها فی تصانیفهم و دونوها فی أصولهم لا یتناکرون ذلک و لا یتدافعونه حتی ان واحدا منهم إذا أفتی بشی‌ء لا یعرفونه سئلوه من أین قلت هذا؟ فاذا أحالهم علی کتاب معروف أو أصل مشهور و کان راویه ثقة لا ینکر حدیثه سکتوا و سلموا الأمر فی ذلک و قبلوا قوله» ایشان می‌فرماید که اجماع فرقه محقه بر فتوای من هست البته اجماع عملی اینها یعنی نحوه عملی که علما دارند دال بر صجت مطلبی است که من عرض می‌کنم بعد توضیح می‌دهد این وجدتها اجماع قولی نیست اجماع عملی آنها هست که همه آنها به این اخباری که در تصانیف آنها روایت کرده‌اند و در اصول خودشان تدوین کرده‌اند عمل می‌کنند و تصنیف غیر از اصل هست بر هر دوی اینها عنوان کتاب صدق می‌کندولی تصنیف آن چیزی هست که کتاب درجه در هست تصنیف یعنی شاخه این تشبیهی هست به درخت، یک درخت ریشه دارد (اصل) و یک ریشه و ساقه اصلی دارد و یک آن شاخه‌های جداگانه‌ای هست که اصل هست و یکی آن ساقه اصلی که از ریشه در آمده است یکی هم شاخه‌هایی که از این اصل منشعب می‌شوند و صنف صنف و شاخه شاخه می‌شوند ایشان اصل تشبیه به ساقه اصلی درخت هست به اعتبار اینکه مستقیم با آن منبع عصمت و تشریع ارتباط دارند به خلاف تصنیفاتی که آنها از طریق اصل‌ها متصل هستند البته این به اعتبار اکثریت و نوع روایت یک کتاب هست یک کتابی که اصل منقولات آن مستقیم از معصوم علیه السلام گرفته شده است من تصور می‌کنم مراد از مستقیم و غیر مستقیم

بودن در عالم تالیف هست یعنی آن کس که مشغول به تالیف قبلی بوده است آن تصنیف هست چه روایت آن مباشر باشد چه غیر مباشر بحث این نیست که روایت آن حتماً بلا واسطه از معصوم باشد یعنی روایت‌های آن از کتاب‌های قبلی گرفته نشده باشد (خود آن مستیماً متصل هست) به خلاف تصنیف که از کتاب قبلی گرفته شده است یعنی به تعبیر اینکه می‌گوییم مصدر دسته اول مصدر دسته دوم حالا ما که می‌گوییم مصدر دسته اول مصدر دسته دوم تعبیر می‌کنیم مسامحه آمیز هست دسته اول یعنی مصادری که منابع اصلی آن در اختیار ما نیست در نتیجه ما الان دسته اول تلقی می‌کنیم، دسته اول به لحاظ فقدان مصدر اصلی است ولی آن به لحاظ فقدان نیست مصدر اصلی یعنی آن چیزی که در عالم تصنیف مسبوق به تالیف سابق نیست به خلاف تصنیف که مسبوق به تالیف سابق هست و هر دو اینها در عنوان جامع کتاب جمع می‌شوند قدیمی‌ها ابن غزائلی دو تا کتاب نوشته یکی در مورد مصنفات بوده و دیگری در مورد اصول بوده اینها را جدا نوشته بوده است. مرحوم شیخ طوسی در فهرست و مرحوم نجاشی در رجال خود که آن هم یک کتاب فهرست است که محور همه‌ی اینها اعم از اصل و تصنیف هست ایشان می‌خواهد بگوید وقتی یک کسی فتوای تازه‌ای را ذکر می‌کرد اگر از او سوال می‌کردند که مدرک فتوای تو چه بود؟ وقتی به روایت استناد می‌کرد همه قبول می‌کردند و هیچ کس انکار نمی‌کرد البته به شرطی که از تصانیفهم باشد همان شرایطی که قبلا اشاره کردیم بعد می‌گوید و فاذا احالهم علی کتاب المعروف اؤ اصل مشهور اینجا اصل را در مقابل کتاب قرار داده ولی اصل اخص از کتاب است نه اینکه اصل در مقابل کتاب است و کان راویه ثقة مرجع ضمیر راویه چه چیز هست؟یعنی راوی اصل یا راوی کتاب؟ به نظرم نه راوی مطلب راوی آن حدیثی که در آن کتاب معروف یا اصل مشهور هست طبیعتا در کتاب معروف ممکن است چند سلسه سند باشد راوی یعنی همه‌ی آن کسانی که در سلسه سند واقع شده‌اند چون اگر بخواهیم راویه را به کتاب بزنیم یا به خود اصل بزنیم راوی کتاب یا راوی اصل ممکن است خودش مشهور باشد ولی خود راوی روایت مشهور نباشد این به نظر می‌رسد مراد از راویه راوی‌ای هست که در آن کتاب این روایت را نقل کرده و در آن اصل این اصل را نقل کرده و من هنا یظهر این عبارت را بعضی‌ها ممکن است توهم کنند مبنایی که ما داریم که در کتب مشهوره و در اصول معروفه طریق به کتاب و طریق به اصل را نیاز به بررسی نیست ممکن است شخصی تصور کند که این برخلاف آن است نه، این برخلافش نیست کان راویه یعنی راوی حدیث نه راوی کتاب یا راوی اصل البته یک نکته را عرض کنم خیلی وقت‌ها به مولف اصل راوی اصل هم تعبیر می‌کنند چون در واقع نقش اصلی مولف اصل روایت کردن او است به خلاف مصنفین که یک عملیاتی روی روایات انجام می‌دادند،نظم می‌دادند، ترتیب می‌دادند این باعث می‌شده که نقش اصلی آنها از صرف یک راوی فراتر برود و یک نوع مولف و صاحب کتاب و امثال اینها تلقی شود این است که راوی اصل گاهی اوقات مراد از ما رووه و من التسة در مقدمه فهرست شیخ می‌گوید و ما صنفهوه من التصانیف و رووه من الاصول آنجا رووه من الاصول یعنی کسانی که راوی اصل یعنی مولف اصل (کسی که خودش این اصل را روایت کرده و به صورت یک کتاب درآورده) پس

بنابراین کان راویه ثقة لا ینکر حدیثه دوباره همان تعبیری هست که کان مِن مَن لا یفعل فی روایة و یکون سعیدا فی نقله است بعد می‌گوید و هذه عادته ؟؟؟من عهد نبی صلی الله علیه وآله و سلم و من بعده من الائمه و من ضمن الصادق جعفر محمد علی السلام ؟؟؟ «و کثرة روایة من جهته فلولا ان العمل بهذه الأخبار کان جائزا لما اجمعوا علی ذلک و لانکروه لأن اجماعهم فیه معصوم لایجوز عیله الغلط لو السهو» بعد وارد یک سری شواهد بر ادعای خود می‌شودکه آن شواهد عمدتا برای پاسخ دادن به کلام سید مرتضی می‌باشد شیخ طوسی در این کلام دقیقا ناظر به رساله سید مرتضی در عدم جواز عمل بر خبر واحد ناظر هست که حرف‌‌های او در ضر یعه‌ی سید مرتضی هم وارد شده که قبلا در ساله‌ی عدم جواز خبر آمده که شیخ در اینجا آنها را رد می‌کنداینجا ممکن است ما سه شاخه عبارت را ذکر کنیم:1- او فتوای خود را ذکرمی‌کندیعنی شارع مقدس عمل به خبر واحد را با این شرایط جائز می‌داند این حکم شرعی که جواز عمل به خبر واحد با این شرایط است (امامی صدوق ضابط) بعدا تصریح می‌کندکه عدالت اصلا معتبر نیست حتی در ترجیح یک خبر بر خبر دیگر هم عدالت را معتبر نمی‌داند، 2- اجماع طایفه بر عمل به این روایات که این اوصاف را دارند، 3- وجه حجیت اجماع که معصوم علیه السلام در آن دخیل هستند چون ذیل آن لان اجماعهم فیه معصوم لا یجوز علیه غلط و السهو. ما دخیل بودن معصوم علیه السلام در نکته سوم را شرط نمی‌دانیم البته ما اجماع علما کشف می‌کنیم که معصوم علیه السلام هم همین گونه فرموده‌اند دخیل بودن معصوم یعنی کسی خدمت امام معصوم علیه السلام رسیده و این مطلب را گفته و نمی‌خواسته ابراز کنه اینها نیست دخیل بودن معصوم علیه السلام را از راه همین اجماع کشف کرده این فقط برای این است که بگوید وجه حجیت آن نهایتا به اینجا منتهی می‌شود که معصوم علیه السلام هم موافق هست بنابراین اجماع دخولی اصطلاحی که ما در ذهن هایمان است و در مقابل اجماع کشفی می‌باشد مراد این نیست ولو به جهت کشف از قول معصوم علیه السلام باشد حالا کشف ایشان به جهت قاعده لطف هست، یا به جهت حدس هست و... این در جهت نیست که بگوید چه چیزی منشأ شده است که در این اجماع قول معصوم داخل هست؟ نحوه‌ی دخول قول معصوم علیه السلام درمقام بیانش نیست ما اصلا با آن کاری نداریم بحثی که ما داریم در آن دو قطعه‌ای هست که ایشان ذکر کرده‌اند یک قطعه این هست که ایشان می‌گوید جواز العمل بخبر الواحد المشتمل علی هذه الشرایط دوم عمل الطایفه بهذه الخبار که عمل الطایفه سبب هست برای آن جواز یعنی کاشف از آن جواز هست اینکه ما می‌گوییم قول شیخ طوسی حجت هست کدام یکی از این دو قول را می‌گوییم یعنی نقل مسبب را حجت می‌دانیم یا نقل سبب را به نظر می‌رسد هر دو را می‌شود گفت اما نقل سبب یک امر حسی است و آن مانع ندارد که عمل طایفه هست به این روایت که این را نقل می‌کنداما نقل مسبب را در صورتی معتبر می‌دانیم که این سببی که این مسبب را به دنبال می‌اورد یک ملازمه عرفیه‌ای بین این سبب. مسبب وجود داشته باشد ملازمه‌ای که کمتر در آن خطا رخ می‌دهد ممکن است شما بگویید سبب حسی هست ولی مسبب حدسی است ما از قول علما حدس می‌نیم کلام معصوم را پس چون حدسی هست حجیت ندارد پاسخ مطلب این است که حس و حدس بما هو خود

خصوصیت ندارد، حس و حدس به اعتبار اینکه آیا خطای آن چون حس نوعاً خطای آن نادر هست عقلا خبر حسی را قبول می‌کنند ولی چون خبری که بر مبنای حدس هست چون خطای آن زیاد هست و مثل خبر حسی کم خطا نیست آن قابل قبول نیست بنابراین اگر خبر حسی باشد که خطا در آن زیاد رخ می‌دهد بعضی در امور هست لغزشگاه چشم‌هاست گاهی اوقات دیدید چشمها خطا می‌کنند مثلا در رویت هلال در یک شرایط خاصی که خطا زیاد رخ می‌دهد یا در بعضی چیزها که می‌گویند خطای چشم هست که آنها حجت نیست از آن طرف حدسیاتی که اشتباه در آنها کمتر رخ می‌دهد که اصطلاحاً به این حدسیات می‌گویند حدسیات قریب به حس، مثل حدسیاتی که بر اساس یک امور حسی باشد فرض کنید که می‌گویند شجاعت یک ملکه نفسانی است ولی این ملکه نفسانی یک مبرزاتی دارد که آن مبرزات ملازمه عرفیه دارد با شجاعت کسی که در کارهای مختلف شجاعت بروز می‌دهد عمل شجاعانه کاشف از آن شجاعت به عنوان یک ملکه باطنی است بنابراین کسی خبر بدهد هذا شجاعٌ آن قبول می‌شود چون سبب ملازم عرفی با آن مسبب وجود دارد که این سببیت اشتباه در تشخیص آن کمتر رخ می‌دهد بنابراین ما در اینجا بین آن سبب که اجماع طایفه باشد یک ملازمه عرفیه وجود داشته باشد که عرف متعارف این ملازمه را درک می‌کنددر اینطور تشخیص‌ها، اشتباه عرف متعارف نادر هست و یک استنباط آنچنان دقیق و عمیق در مورد آن وجود ندارد اینجا ما می‌توانیم آن مسبب را بپذیریم ولی اگر آن مسبب استنباط آن باشد که فقط من هستم که این ملازمه را درک می‌کنم اینجا نقل مسبب حجت نیست که بعداً تفصیل آن را در بحث اجماع می‌آورم که بین مرحوم شیخ انصاری و مرحوم صاحب کفایه در نحوه اجماع و حجیت آن یک سری اختلافاتی هست مرحوم صاحب کفایه بحث را ملازمه عند المنقول الیه مطرح می‌کندولی مرحوم شیخ انصاری ملازمه عند متعارف را مطرح می‌کندبه هر حال این قید که برای این ملازمه برای خود مقبول الیه معتبر هست یا عرف متعارف در جایی که ما فقط می‌خواهیم نقل مسبب را معتبر بدانیم تفاوت دارد که حالا تفصیل این در آنجا ذکر می‌شود. خلاصه عرض کردم اینجا نقل سبب خیلی راحت هست اگر ما کلام شیخ طوسی به اعتبار نقل سبب معتبر بدانیم خیلی راحت است ولی اگر بخواهیم به اعتبار نقل مسبب معتبر دانیم شرط آن این هست که بین این سبب و مسبب ملازمه بین عرفیه وجود داشته باشد ملامه‌ای که عرف متعارف این ملازمه را درک می‌کندو در تشخیص اینطور ملازمه اشتباه زیاد رخ نداده باشد و به نظر می‌رسد در اینجا هر دوتای این نکته‌ها در اینجا وجود دارد حالا منهای آن اشکالی که، اشکال سید مرتضی هست ذاتاً این کلام شیخ طوسی این اعتبار را دارد.

پرسش: ملازمه نسبت به آن کاری که شیخ کرده است؟ پاسخ: نسبت به جواز، یکی اینکه عمل الطایفه بالاخبار این عمل الطایفه بالاخبار کاشف از جواز شرعی است یک موقعی شیخ طوسی دو تا اخبار داده یکی اخبار از سبب (عمل الطایفه) هست یکی اخبار از مسبب که جواز شرعی است بحث این است که کدام یک از این دو تا اخبار حجت هست ما عرض می‌کنیم هر دو تا اخبار آن حجت هست و منافاتی هم با هم

ندارد، جواز شرعی خودش مستقیماً محسوس شیخ طوسی نیست شیخ طوسی سبب را درک کرده از سبب پی به مسبب برده است صحبت سر این هست که این برداشت، برداشت شخصی شیخ هست یا برداشت عرف متعارف، این اصل تقریب کلام شیخ طوسی.

می‌رسیم به اینکه عمدتاً به این بحث که از آن طرف سید مرتضی اجماع بر خلاف ذکر کرده است چرا شما کلام شیخ طوسی را قبول می‌کنید کلام سید مرتضی را قبول نمی‌کنید تقریب‌های مختلفی وجود دارد برای اینکه ما بگوییم کلام سید مرتضی قابل پذیرش نیست. یک تقریب این است که با توجه بر شواهدی که شیخ طوسی بر ادعای خود ذکر می‌کندشیخ طوسی شواهد ذکر می‌کندبر اینکه طایفه به اخبار عمل کرده‌اند آن شواهد باعث می‌شود که ما اطمینان پیدا کنیم کلام سید مرتضی کلام نادرستی است خبر واحدی که اطمینان به عدم صحت آن داریم مشمول ادله حجیت نیست ما نمی‌خواهیم با آن شواهد مستقیماً صحت قول شیخ طوسی را اثبات کنیم ممکن است آن شواهد مستقیماً صحت قول شیخ طوسی را اثبات نکند ولی بطلان قول سید مرتضی را ثابت می‌کند، سید مرتضی می‌گوید اصلاً هیچ چیست حجت نیست آن را رد می‌کندولی دقیقاً آن محدوده‌ای که شیخ طوسی اشاره می‌کندبه همان محدوده است و به همان خصوصیاتی که شیخ طوسی نقل می‌کندآن شواهد بر اثبات این مطلب کافی نیست ولی برای رد کلام سید مرتضی کافی هست تقریب دوم اینکه ما بگوییم که روایاتی داریم که از آن استفاده فی الجمله حجیت خبر واحد می‌شود و بسیار مستبعد هست که این روایت را طایفه عمل نکرده باشند ما اطمینان داریم که طایفه به این روایات عمل کرده است و نتیجه عمل کردن به این روایات این هست که قول سید مرتضی باطل است یعنی از روایات ما کشف می‌کنیم عمل طایفه را به این روایات و از عمل طایفه ادعای سید مرتضی بر اینکه خبر واحد را حجت نمی‌دانند این نادرست بودن آن ثابت می‌شود.

پرسش: سید مرتضی کلاً رد می‌کند؟ پاسخ: سید مرتضی کلاً رد می‌کند.

تقریب سوم این هست که ظاهر کلمات سید مرتضی این هست که عمل اصحاب حجت نبودن خبر واحد در نزد اصحاب را شهادت می‌داند این اگر مدلول ظاهری آن مراد باشد این قطعاً باطل هست چون اگر همه اصحاب عمل نکرده باشند به خبر واحد یعنی به این معنا اگر همه اصحاب عمل نکرده بودند ما کشف می‌کردیم که خبر واحد حجت نیست عند الشریعه در حالی که ما می‌دانیم با توجه به روایاتی که داریم این هست که خبر واحد عند الشریعه حجت هست پس اگر مراد ایشان اجماع از قول کاشف معصوم باشد این اجماع قطعاً صغرویاً وجود ندارد اگر نه مراد خلاف ظاهر عبارت باشد که اجاع غیر کاشف باشد یعنی از قواعد کلیات اجماع را بدست آورده باشد آن اجماع غیر کاشف به درد نمی‌خورد ما حجت هم بدانیم به درد نمی‌خورد اولاً بالحجیة ندارد یک نقلی که به احکام شرعی ربطی ندارد به درد نمی‌خورد، به درد هم بخورد فایده‌ای ندارد آن می‌گوید اجماع غیر کاشف وجود دارد ماهم می‌گوییم بله اجماع غیر کاشف وجود دارد این به چه دردی می‌خورد اگر مراد سید مرتضی ظاهر کلام خود باشد

یعنی اجاع کاشف از قول معصوم باشد اجماعی که ما کاشف از قول معصوم می‌دانیم آن اجماع قطعاً کلام سید مرتضی نادرست هست به دلیل اینکه ما می‌دانیم قول معصوم بر حجیت خبر واحد هست.

پرسش: این چه فرقی با وجه دوم دارد؟ پاسخ: این یک سبک دیگری است، یعنی مدل آن متفاوت هست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»